انصارالله برهان ۲۰۲۲/۰۸/۲۳

سیلاب همه زندگی ام را برد

دیروز آمده بودم کابل تا کارت های عروسی خواهرم را برای خویشاوند ها برسانم چون سه روز بعد عروسی خواهرم بود شب را در کابل خانه مامایم ماندم و صبح دوباره سوی لوگر حرکت کردم هنگام لوگر رسیدم آسمان جامه دیگری را به خود گرفته بود ابر سیاه همه جا را تاریک کرده بود و آسمان غلغله ها داشت من در موتر روان سوی ولسوالی خوشی قریه خود بودم که آسمان به باریدن شروع کرد هنگام از موتر پایان شدم و سوی خانه روان شدم باران همه جانم را تر کرد بود و زمین هم گِل و لای شده بود ولی باران خوش آیند بود چون در اوج گرمی بارید و سبزه ها هم طراوت خاص به خود گرفته بود و فضا هم بوی معطر داشت در راه روان بودم که باران آهسته شد و نم نم می بارید هنگام داخل شدم دو دختر و دو پسرم در کلکین بیرون را تماشا داشتند به مجرد اینکه من را دیدند در خانه به خوشی و شادمانی گفتند آغاجان آمد.
هنگام داخل اتاق رفتم همه‌ی شان رو برویم آمدند و سلام دادند من هم علیک گرفتم و رو های شان را بوسیدم بعد رفتم نزد مادرم سلام دادم و دست هایش را بوسیدم بعد خواهر یکدانه ام که دو روز بعد عروسی اش بود گفت کارت ها را به همه رساندی؟ گفتم بلی رساندم ولی کاکا همایون در خانه نبود برای همسایه شان کارت را دادم و تماس هم برایش گرفتم و گفتم که کارت عروسی را خانه همسایه تان گذاشتم بعد ازین خانمم گفت بیا کالا هایت را تبدیل کن که مریض نشوی رفتم اتاق خود و کالای خود را تبدیل کردم باران دوباره شدت گرفت و خیلی به سرعت میبارید و آسمان هم غلغله عجیب داشت پسر سومم که دونیم ساله بود کنارم آمد و گفت پدر من میترسم پسرم را در آغوش گرفتم و گفتم نترس جان پدر این صدای آسمان است همیشه وقت که باران شود همین گونه صدا میزند و دوباره آرام میشود، واقعا خودم هم شوکه زده شده بودم با باریدن چنین باران.
در همین لحظه در گوشم از سوی همسایه پهلو آواز شنیدم که میگفت سیل میاید با شنیدن این حرف از جایم بلند شدم و رفتم کوچه دیدم تمام کوچه را آب گرفته بود و آن طرف تمام زمین ها هم آب پُر بود دوباره خانه برگشتم و توکل به الله کردیم چند دقیقه بعد دیدم آب در تمام حویلی ما آمد گفتم خداوند خیر کند که این سیل بیشتر نشود و به زودی آرام شود اگر نه تمام زمین ها را آب خواهد برد.
همه ما خیلی ترسیده بودیم دیگر راه فرار هم نبود چون همه جا را آب گرفته بود فکر کردیم خانه امن تر است برای ما نزدیک های عصر بود که از هر سو سر و صدا شد در همین سر و صدا ها دیوار حویلی ما فرو ریخت و تمام حویلی و خانه را آب گرفت رو بر روی همسایه ما هم دیوار خانه شان فرو ریخته بود خواهرم عاجل داخل رفت طلا های خود را گرفت و بیرون شد به مجرد اینکه بیرون آمد دیوار خانه هم چپه شد حیران بودیم چه کنیم کدام سو برویم طفل هایم مادرم خانمم همه کنار هم در کنج حویلی ما که ساحه بلند داشت جم شده بودیم که سیلاب بیشتر شد من رفتم تکه را دریافتم و دو طفل چوچه خود را در کمرم بسته کردم و دخترم را در بغل خود گرفتم و از داخل خانه یکجا بیرون شدیم تا جان خود را نجات بدهیم آب سیلاب درین لحظه تا اندازه ران های ما بود.
همه به دنبال من روان بودنند یک اندازه پیشتر رفتیم سیل شدید تر شد و هر کدام ما را هر طرف برد یک لحظه رویم را دور دادم دیدم که بر سر مادرم دیوار یک خانه چپه شد با دید آن لحظه قلبم پاره پاره شد و با چیغ گفتم مادر!!!! نتوانستم مادرم را نجات بدهم ولی کوشش کردم طفل هایم را نجات بدهم چون طفل بودنند نمیتوانستند خود را نجات بدهند در دست و پا زدن بودم که چند بار چند جای نزدیک بود طفل هایم را سیلاب ببرد ولی نگذاشتم از هر طرف چوب و سنگ روان بود نه تنها چوپ و سنگ بلکه هر چیز روان بود طفل هایم فریاد میزنند و گریه میکردنند.

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

دیدم سیلاب خیلی شدید تر شد من در غم طفل های خود بودم نمی دانستم خانمم خواهرم مادرم و طفل بزرگم چه شد هیچ نفهمیدم در بیرون رفتن از سیلاب بودم که از یک سو یک چوب آمد و بر سرم خورد با خوردن چوب در سرم دخترم از بغل افتید و سیلاب بردش با گریه و فغان گفتم دخترم ولی کار از کار گذشته بود در نجات دادن دو طفل دیگر خود شدم ولی دیدم نجات دادن خودم هم برایم مشکل بود سیل من را هم با خود برد.
در دست و پا زدن بودم که شانه ام سبک شد فهمیدم پسر هایم را هم سیل برد باز هم کوشش کردم خود را نجات بدهم بلاخره در جای رسیدم که بلندی بود با خیلی کوشش جان خود را نجات دادم و رفتم سوی آن بلندی هنگام بیرون شدم فهمیدم هر سه طفلم را سیل برده است به سیل میدیم و چیزی کرده نمی توانستم، ای کاش خداوند ج جان من را هم می گرفت.
به سوی سیل دیده میرفتم و گریه میکردم نه خبر از طفل هایم بود نه خانمم نه خواهرم که دو روز بعد عروسیش بود تمام جانم زخمی زخمی شده بود با همین تن زخمی خود را به تپه رساندم و از همان تپه به سوی خانه خود میدیدم و گریه میکردم نمی دانستم این غم را به کی بگویم چه کنم فقط همان طرف می دیدم و لحظه که بالای مادرم دیوار چپه شد و طفل هایم را که از آغوشم سیل برد در چشمم استاده بود.
شب با تمام گریه و غم گذشت، باران هم آرام شد صبح دیگر مردم هم رسیدند من دوباره رفتم قریه در جستجوی فامیلم شدم فقط جسد مادر بیچاره را دریافت کردم و از خانم عزیزم، خواهر شیرینم که دو روز به عروسیش اش مانده بود و طفل هایم هیچ اثری نیست...

سیلاب همه زندگی ام را برد!

نویسنده
انصارالله برهان

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ